

سیر تکوین و تطور اندیشه حکومت دینی در آثار اندشمندان اسلامی

سیر تکوین و تطور اندیشه حکومت دینی در آثار اندشمندان اسلامی

محمد جواد صاحبی

بسم الله الرحمن الرحيم

اختلاف ملل و نحل اسلامی در مفهوم و مصداق رهبری پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، نشانگر اهمیت اندیشه سیاسی و نظام اجتماعی در بین مسلمانان است.

تاکید فرق مسلمین بر دو واژه «امامت» و «خلافت» از دیدگاههای مختلف و متفاوت، حاکی از حساسیت امت اسلام نسبت به سرنوشت خویش و بالمآل نظام سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه اسلامی است.

همین حساسیت میمون و مبارک سبب تالیف و تصنیف آثار گرانبهای در این زمینه گردیده است. گرچه فرقه های اسلامی، اغلب مکاتب سیاسی و مذهبی خاصی در این باره عرضه کرده اند، اما بیشترین آنها نقاط مشترک زیادی در مورد مزبور ارائه داشته اند.

تردیدی نیست که اهل سنت و جماعت به دلیل برخورداری از حاکمیت، تالیفات بیشتری از دیرباز عرضه

نموده اند، اما برخی از این آثار به دلیل تکیه بیش از اندازه بر سیره خلفا، صحابه و تابعین حتی تابعین از تابعین و احیانا امراء و سلاطین، از نصوص دینی بهره کافی و وافی نداشته است. نگاهی به «احکام سلطانیه» ابن فراء و

-(108)-

ما وردی و یا «سلوک الملوك» خنجی و بویژه کتابهای «احکام الحسبه» این حقیقت را روشن می سازد.

عدول پاره ای از دانشمندان مسلمان از ملاکهای رهبری خصوصا انصراف این بزرگان از شرط اعلمیت و فقاہت و سپس از «عدالت»، متاثر از تاثیر پذیری آنها از واقعیت نا مطلوب حاکم بر اجتماع مسلمانان بوده است.

چنانکه بعدها اطاعت بی قید و شرط از فرمانروایان و نظامهای جائر تحت عنوان اطاعت از ولی امر، و یا «السمع والطاعة لامر، امیر المؤمنین البار والفاجر... لیس لاحد، ان یطعن فیهم ولا ینازعهم»(2). بیشتر به دلیل پیشگیری از تشتت و تفرقه و حفظ امنیت امت اسلامی بوده است. ولی در عین حال نمی توان انکار کرد که این اندیشه به سکون و رکورد و ظلم پذیری و باز ماندن جامعه اسلامی از پویایی گردیده است.

جای بسی خوشوقتی است که در سالیان اخیر، در این حوزه نیز تحرک جدیدی بوجود آمده است، بطوری که متفکران و مصلحان بزرگی از اهل سنت به یک بازنگری اساسی و اصولی در اندیشه های حاکم، دست یازیده اند و در صدد تنقیح آراء و افکار رایج جامعه خویش بر آمده اند و همین بازنگری بازگشت به نصوص دینی را در آینده ای نه چندان دور نوید می دهد.

از تجدید نظر طلبانی که در این زمینه همواره راهگشا بوده اند، شخصیتهایی چون سید قطب، ابو الاعلی مودودی و عبدالعزیز البدری می باشند که تحقیقات و استظهارات نوینی بر اساس نصوص دینی ابراز داشته اند.

چنانکه سید قطب در کتاب «العدالة الاجتماعية» می نویسد: اطاعت از ولی امر از اطاعت خدا و رسول کمک می گیرد زیرا که ولی امر اسلامی ذاتا مورد اطاعت نیست بلکه به خاطر اینکه قیام بر شریعت و قوانین خدا و رسول نموده اطاعت می شود و اطاعت از او منوط به اجرای شرع است و اگر از اجراء این شریعت

اطاعتش هم سقوط می کند و اجراء او امرش واجب نخواهد بود.

صاحب این دین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: «بر فرد مسلمان است که در آنچه می خواهد و یا نمی خواهد، بشنود و اطاعت کند، مگر اینکه مامور به معصیت و گناه شود، در این هنگام نه بشنود و نه اطاعت نماید. و نیز می فرماید: بشنوید و اطاعت کنید گرچه برده ای حبشی بر شما گماشته شود.. تازمانی که میان شما کتاب خدا را بیادارد».

آنگاه «قطب» از این نص نتیجه می گیرد: «خوب روشن است که در این حدیث شنیدن و اطاعت کردن منوط به اقامه کتاب و احکام خدا شده، بنابراین اطاعت از حاکم یک اطاعت یک جانبه و بی قید نبوده و یک فرمانبرداری همیشگی حتی اگر شرع خدا و رسول را کنار گذارد نیست» (3).

«عبدالعزیز البدری»، این مطلب را از آیه شریفه $يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ$ و $وَاطِيعُوا الرَّسُولَ$ و $وَاطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ$ استظهار می کند و می گوید: ضمیر «کم» در اولی الامر منکم به «یا ایها الذین آمنوا» بر می گردد یعنی فرمانروایی از میان شما مؤمنان مسلمان» (4).

مودودی نیز عدالت را برای خلافت شرط لازمی می داند و می افزاید: «هیچ ظالم و فاسقی، خلیفه یا حاکمی..... اساسش باطل است و طاعتش بر مردم واجب نیست».

مودودی این مساله را با قول امام مشهور حنفی «ابو بکر الجصام» در «احکام القرآن» مستند می سازد که گفته است: «پس جایز نیست که شخص ظالم پیامبر باشد».

خلیفه پیامبر یا قاضی و یا هر صاحب منصبی که پذیرفتن فرمانش در امور دین بر مردم لازم آید نیز این چنین است. مثلا مفتی یا گواه یا راوی حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم. آیه $لَا يَنْزَالُ$ $عَهْدِي الظَّالِمِينَ$ دل بر این ادعاست که شخصی که در امور دینی مقام

زعامت و پیشوایی به او تعلق می‌گیرد عادل و صالح بودن وی شرط حتمی است. از این آیه ثابت می‌شود که امامت فاسق باطل است و او نمی‌تواند خلیفه باشد» (5).

اما شیعیان درباره ساختار نظام اجتماعی و مساله رهبری بسی سخت‌گیرتر از مصلحان اهل سنت می‌باشند. زیرا در نگاه شیعیان با وجود امکان، باید رهبری نظام و جامعه اسلامی معصوم یعنی از هرگونه گناه، آلودگی و نقصی پاک باشد و در علم و حلم و تقوا و سایر کمالات، سرآمد اهل زمان خود باشد.

مگر در صورت عدم امکان یعنی دوران غیبت امام معصوم علیه السلام که بازهم در آن صورت، این حق برای کسی ملحوظ شده است که نزدیکترین فرد به الگوی فوق باشد.

در میان اندیشمندان شیعه، نخست جایگاه فلسفه سیاسی و بحث از نظام امامت و رهبری در علم کلام معین شد، اما بعدها نظر به کارآئی آن در احکام دینی، همچون امور حسبه، حدود، تعزیرات و...، در فقه مطرح شد. که البته در کتب فقهی، به دلیل حاکمیت زمامداران فاسد و عدم زمینه و ضرورت، گاه به نحو اجمال از نیابت امام معصوم و ولایت فقیه سخنی به میان آمده است که اگر چه اصل آن مورد اتفاق فقهاء امامیه بوده است اما دایره شئون و اختیارات آن مورد مناقشه قرار می‌گرفته است.

تبیین ناکافی اصل امامت در علم کلام و عدم تفکیک بحث ولایت تکونی و عصمت معصوم از ولایت و امامت عامه، سبب گردید تا این بحث فاقد آثار اجتماعی و سازنده لازم باشد و حتی گاه برخی از فقهاء را احیاناً به تناقض‌گویی وادارد. چنانکه عده معتنابهی از آن بزرگان با آنکه بخری از شئون از جمله ولایت در امور حسبه و اجرای حدود و دیات را از وظایف فقیه واجد شرایط شمرده اند اما از پذیرش تشکیل حکومت فقیه بر اجتماع مسلمانان بعنوان تکلیف شرعی طفره رفته اند در

حالی که بر هیچکس پوشیده نیست که حتی امور حسبه، و مسائل محدودی همچون اجرای حدود و دیات متوقف به کسب قدرت و داشتن حکومت است، علاوه بر اینکه خود امور حکومتی و مسائل مربوط به نظام جامعه مسلمین از مهمترین امور حسبه می‌باشد.

از اینرو فقیهان بزرگی همچون شیخ محمد حسن، صاحب «جواهر الکلام» و ملا احمد نراقی، صاحب کتاب «عواید الایام» بادرک درست از مساله، ولایت و امامت فقیه رادر ادامه ولایت نبی و امام معصوم ذکر کردند و همان شئون و اختیارات اجتماعی امامان معصوم را برای فقیه واجد الشرايط فائل گردیدند و حقیقت و حقانیت این عقیده را به دلالت عقل و نقل مدلل ساختند (6 و 7).

یک نویسنده لبنانی در مناقشه بر این مطلب اظهار داشته است که: «آنچه از نصوص بدست می آید تشکیل حکومت از وظایف فقها نیست، بلکه و طیفه عالمان و فقیهان دینی عبارت است، از بیان احکام، ولایت بر امور حسبه، عهده دار شدن امر قضاوت و به تبع آن اجرای حدود و دیات، جلوگیری از ظلم ظالمان و اقامه عدل در جامعه» (8).

راستی مگر تحقق این امور مهمه جز از یک حکومت مقتدر ساخته است؟ زهی سادگی و کج فکری؟ این سخن، درست به مانند سخن برخی از روشنفکران مسلمان مصری و ایرانی است که می گویند، اسلام در باره سیستم حکومت و رهبری ساکت است بلکه فقط بر تحقق ارزشهای دینی پافشاری می کند (9).

ما نمی دانیم این ارزشها کدام هشت که در سیستمهای مختلف قابل تامین و تحقیق است؟

اگر این ارزشها، چیزهایی چون فرهنگ و اخلاق اسلامی، عدالت و دادگستری، نشر معارف دینی و اجرای احکام اسلامی، استقلال و آزادی باشد، آیدار حاکمیت

-(112)-

جور و در سایه رهبری فاسد هم قابل تحقق است؟.

بگذریم از این مطلب که با کمی توجه بدیهی بودن آن در ذهن متبادر می گردد و بی پایگی این اندیشه های بیمار و ناپایدار هویدا می شود.

چنانکه فقیه سترگ علامه میرزا محمد حسین نائینی در کتاب شریف «تنبيه الامة وتنزيه الملة» می نویسد: «از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که در این عصر غیبت، علی مغیبه السلام، آنچه از ولایت نوعیه را که عدم رضا شارع مقدس به اهمال آن حتی - در این زمینه - معلوم باشد وظائف حسبه نامیده و نیابت فقهاء عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در

جميع مناصب، و چون عدم رضاء شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بيضه اسلام بلکه اهميت و طاييف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلاميه از تمام امور، و حسيه از اوضح قطعيات است، لهذا ثبوت نيابت فقهاء و نواب عام عصر در اقامه و طائف مذکوره از قطعيات مذهب خواهد بود».

نائيني در اين بيان به دلالت عقلي، براي توليت امور حسيه که مورد اتفاق همه فقها و از اوضح قطعيات است و حفظ نظام و حراست از بيضه اسلام که در گرو نظم و انتظام مملکت اسلاميه است، نيابت و ولايت عامه فقها را امري لازم شمرده است(10).

از اينرو مي کوشد که فقيهان را متقاعد کند که به منظور تحديد استبداد و سلطنت نامشروع، در اصلاح نظام حکومت، دخالت جدی نمايند. بنا بر اين حضور عده ای از فقهاء و علمای دينی که از سوی مردم انتخاب شده باشند را براي تعيين و نظارت بر نظام، لازم و تکليفي دينی می شمارد و می نويسد:

«مشروعيت نظارت هيئت منتخبه مبعوثان بنا بر اصل اهل سنت و جماعت که اختيارات اهل حل و عقد امت را در اين امور متبع دانسته اند به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر ديگری

-(113)-

نخواهد بود، اما بنا بر اصول ما طاييفه اماميه که اينگونه امور نوعيه و سياست امور امت را از و طاييف نواب عام عصر غيبت علی مغيبه السلام، می دانيم اشتمال هيئت منتخبه بر عده ای از مجتهدان عدول و يا ماذونين از قبل مجتهدی و تصحيح و تنفيذ و موافقتشان در آراء صادره براي مشروعيتش کافی است...»(11).

نائيني همواره اصرار دارد تا بين دريا فتهای فقهی خویش و حکومت مشروطه تقارنی برقرار نمايد، هر چند که مجموعه اين کوششها سرانجام منتهی به تاسيس حکومت شرعی نشود لا اقل سلطنت استبدادی و ضد دينی عنان گسيخته رامهار و محدود می سازد، در آن صورت نيز از باب قاعده «دفع افسد به فاسد» بازهم اين مجاهدت امري مشروع و مطلوب خواهد بود.

اما مرحوم شيخ نوری پس از مدتی حضور در صحنه های سياسی و بويژه قانونگذاری معتقد گرديد که مشروطه معروفه، پرورده دست بيگانگان و دشمنان اسلام است، از اينرو نه تنها که از تاييد سر برتافت بلکه خود در صف بزرگترين مخالفان آن در آمد، در حالی که به مساله ولايت فقها در عصر غيبت نیک اذعان داشت، چنانکه خود می گفت: «ما را با کلمه طيبه عدل فریب دادند، حالا می خواهند اين عدالت بدست چه کسی

اجرا شود؟ رهبری مردم را به چه کسی یا کسانی بسپارند؟ دست ارادل و اوباش؟ در صورتی که در مذهب شیعه، در غیبت امام زمان مرجع هدایت و رهبری بر حق مردم فقط مجتهدان و علمای دین اند» (12).

بالاخره این مباحثه ها و مجاله ها سرانجام تکامل یافت تا بگونه ای طرحی جامع، متقن و محکم، بر زبان و قلم مرجع بزرگ دینی عصر ما حضرت آیه الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف جاری گردید، و بعنوان فلسفه سیاسی نظام جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شد.

معظم له بدون تاثیر پذیری از محیط، مکاتب و مذاهب دیگر و تنها با بهره گیری از

-(114)-

منابع فقه بویژه کتاب و سنت و عقل، به استنباط و ارائه نظر می پرداخت.

وی در رساله های مستقلی به نامهای «کشف اسرار»، «حکومت اسلامی»، «سخنرانیها و پیامها» و «شؤون و اختیارات ولی فقیه» که رساله اخیر در ضمن کتاب البیع اثر بزرگ فقهی معظم له مندرج می باشد، مسئله حکومت و ولایت فقیه را مورد نقد و بررسی قرار می دهد که فشرده ای از آن را خود این چنین بیان می دارد: «اسلام بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند، و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع کنند، بلکه حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه ها از قانون الهی مدد می گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رای نیست. تمام برنامه هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شؤون و لوازم آن، جهت رفع نیازهای مردم به اجرا در می آید، باید براساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی، حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است.

بلی، این نکته را بیفزاییم که حاکم جامعه اسلامی می تواند در موضوعات، بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند، این اختیار هرگز استبداد به رای نیست، بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس، اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز، همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است.

احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تاروز قیامت باقی و لازم الاجرا است. هیچ یک

از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را

—(115)—

تضمین کرده، عهده دار اجرای آنها شود. چه، اجرای احکام الهی جزاز رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت، جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. علاوه بر آن، حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن عقلا و شرعا واجب است. تحقیق این امر نیز، جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست و بین زمان حضور و غیبت امام فرقی نمی کند.

آنچه بر شمردیم جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده گرفته، از ارائه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کرده باشد.

آری، همان دلایلی که لزوماً امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در بردارد» (13).

زماندار این حکومت ناگزیر، باید دو صفت مهم را که اساس یک حکومت الهی است دارا باشد، و ممکن نیست یک حکومت مبتنی بر قانون تحقق یابد مگر آنکه رهبر و زماندار آن واجد این دو صفت باشد:

1 - علم به قانون.

2 - عدالت، واگر کفایت و صلاحیت نیز به عنوان شرط سوم اضافه شود بسز است» (14).

بنابراین، حاکم اسلامی باید متصف به «فقه» و «عدالت» باشد. پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفایی است. معظم له با استناد به احادیث می گوید: تمام خمس به امارت و ولایت حکومت، اختصاص دارد. و نیز با استناد به قرآن نتیجه می گیرد که انفال نیز از ولی و حاکم اسلامی است.

—(116)—

گرچه امام خمینی بر آن است «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد»، اما برای جلب توجه اذهان به دلایلی تمسک می جوید که از آن جمله است:

1 - سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خود تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است. والی به اطراف می فرستاده، به قضاوت می نشست، قاضی نصب می فرموده، سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبائل و پادشاهان روانه می کرده، معاهده و پیمان می بسته، جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می انداخته است و ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است.

وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تعیین حاکم می کند به این معنی است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز لازم است!

ولذا پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یک از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشت و هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم، چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشده، در صورت تشکیل حکومت، همه اتفاق نظر داشتند، اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد، لهذا پس از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر علیه السلام هم حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجراء صورت می گرفت» (15).

«بنابراین به ضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات رسول اکرم و زمان امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است» (16).

2 - ضرورت استمرار اجرای احکام: بدیهی است که ضرورت اجرای احکام

که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیر را لازم آورده منحصر و محدود به زمان

آن بزرگواران نیست. و همچنان باید ادامه یابد، زیرا طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست. و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. و از آنجا که اجرای احکام نیازمند به تشکیلات نیرومند اجرا و اداره است، لذا تشکیل حکومت ضروری می نماید. بویژه آنکه این احکام از نظر ماهیت و کیفیت به گونه ای تشریح گشته که تکوین یک دولت و اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه را متضمن گشته است که از آن شمار است:

الف - احکام مالی

ب - احکام دفاع ملی

ج - احکام احقاق حقوق و احکام جزائی.

3- اخبار و روایات: امام خمینی در اثبات لزوم تشکیل حکومت و ولایت فقیه، به اخبار و روایاتی استناد می کند که از آن شمار است: روایتی از امام رضا علیه السلام که حضرت فرموده است: «اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم، اولی الامر را قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است؟» جواب داده خواهد شد: «به علل و دلایل بسیار که از آن جمله است: وجود طریقه مشخص و معین که مردم به رعایت آنها خوانده شده اند.»

و پس آن حضرت افزوده اند: «این در صورتی ممکن است که قدرت امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که نگذارد آنان پا از دایره حقتشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند، زیرا اگر چنین نباشد و شخص و یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد.» (17).

آنگاه امام خمینی آورده اند: «چنانکه از فرمایش امام علیه السلام استنباط می شود، علل

-(118)-

و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری ولی امر را لازم آورده، که این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است» (18).

پس از آن، همان روایاتی که مرحوم نراقی آورده است را ذکر و به تفصیل به بحث و بررسی درباره هر کدام از حیث سند و متن و دلالت پرداخته اند.

اختیارات زمامدار (ولایت امر)

چنانکه پیش از این یاد شد امام (ره) همان ولایتی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وائمه علیهم السلام داشتند را بعد از غیبت برای فقیه عادل ثابت می دانند و لذا دست فقیه را در تمامی اموری که مربوط به اداره جامعه اسلامی و اجرای احکام است باز می گذارند در این زمینه تفاوتی بین حقوق و اختیارات امام معصوم با ولایت فقیه قائل نمی باشند، از این رو همان ولایتی را که امامان معصوم بر «اموال و انفس» داشته اند را برای فقیه لازم می دانند (19).

بنابراین فقیه و حاکم اسلامی می تواند جان و مال مردم را در خدمت مصالح اسلام و مسلمین بکار گیرد، برای حفظ مصلحت اسلام و مسلمین قانون وضع نماید، حتی اگر حفظ نظام اسلام و مصلحت مسلمین دائر بر توقف حکمی از احکام باشد منعی برای او نخواهد بود، منتها در تمامی این مراحل، مصالح اسلامی و عموم مردم باید مقدم بر هر مصلحتی باشد. چنانکه فرموده است: «کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد، لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است، بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است» (20).

-(119)-

معظم له با استناد به احادیث می گوید: «تمام خمس به امارت و ولایت و حکومت اختصاص دارد و نیز با استناد به قرآن نتیجه می گیرد که انفال و فیه نیز از ولی و حاکم اسلامی است» (21).

آنچه که امام فقید در نوشته های خویش در این باره آورده اند گرچه در قالب اصطلاحات فقهی بیان شده است ولی در حقیقت روح قرآن است، چنانکه پیش از این نیز گفتیم آیات قرآن نیز در اقامه قسط و عدل و احکام الهی و ازاله منکرات و مفساد و ایفاء و واگذاری ملک و حکومت به بندگان صالح خدا ظهور دارد.

و طبیعی است که حاکم برای جامعه اسلامی نیاز به دو عنصر دارد:

1 - پشتوانه مردمی، که برای تامین آن به مؤمنان خطاب می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾.

2 - پشتوانه اقتصادی و منابع مالی که برای تامین آن می‌فرماید ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

3 - پشتوانه اجرائی که از دامنه وسیع اختیارات او سرچشمه می‌گیرد و زمام اختیار افراد به وی سپرده شده است.

التبه با این دامنه وسیع اختیارات، نباید هرگز شائبه استبداد و سوء استفاده از قدرت برای فقیه متصور شود، زیرا که اگر چنین چیزی واقعیت یابد، فقیه از عدالت و در نتیجه از ولایت ساقط می‌شود چون امام و ماموم و یا به تعبیری دیگر زمامدار و ملت هر کدام موظف به رعایت حقوقی هستند که بر عهده یکدیگر دارند. اصولاً دائر مدار احکام، قوانین و فلسفه حکومت، تحقق عدالت به معنی دقیق و صحیح آن است که برای تحقق آن حاکم اسلامی در چهار چوب مصلحت اسلام و مسلمانان از همه امکانات مدد می‌گیرد، و عدول از آن نمی‌تواند بکند.

شرط تقوا و عدالت پیوسته حاکم اسلامی را بر آن می‌دارد تا از هرگونه استفاده

-(120)-

شخصی از این امکانات خود داری نماید و همین ویژگی نظام اسلامی را از دیگر نظامها متمایز ساخته.

از اینرو امام خمینی نوشته اند: «اسلام بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع کنند. بلکه حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رای نیست. تمام برنامه‌هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شئون و لوازم آن جهت رفع نیازهای مردم به اجرا در می‌آید، باید براساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی، حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است.

بلی، این نکته را بیفزاییم که حاکم جامعه اسلامی می تواند در موضوعات بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود، عمل کند. این اختیار هرگز استبداد به رای نیست. بلکه در این امر مصلحت اسلام و مسلمین منظور شده است. پس، اندیشه حاکم اسلامی نیز، همچون عمل او تابع مصالح اسلام و مسلمین است.

احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تاروز قیامت باقی و لازم الاجراست هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرای آنها شود. چه، اجرای احکام الهی جزاز رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت، جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلاف و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. علاوه بر آن،

—(121)—

حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن عقلاً و شرعاً واجب است. تحقق این امر نیز، جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست و بین زمان حضور و غیبت امام فرقی نمی کند.

آنچه بر شمردیم جزو بدیهی ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت بدور است که خالق مدبر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده گرفته، از ارائه راه حلی جهت رفع آنها غفلت کرده باشد» (22).

ولایت مطلقه و آزادی مردم

بشر در نظام خلقت آزاد آفریده شده و هیچ کس نمی تواند او را از نعمت آزادی محروم نماید، منتها از آنجا که انسان تنها زندگی نمی کند و با جمع زیست می کند، استفاده او از طبیعت و حقوق خویش تا جایی پذیرفته است که با منافع و مصالح عموم مردم تعارض پیدا نکند و به تعبیری آزادی او مشروط است به عدم تراحم با آزادی دیگران، از اینرو در یک «رژیم اسلامی آزادیها صریح و کامل خواهند بود، تنها آزادی هایی به ملت داده نخواهد شد که بر خلاف مصلحت مردم باشد» (23).

و گرنه به گفته امام خمینی: «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده دهد و در غیر این صورت اگر

بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد خود به خود از مقام زمامداری معزول است» (24).

بنابر این «حکومت اسلامی یعنی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی و متکی به قواعد و قوانین» (25).

از نظر امام خمینی در نظام اسلامی، نه تنها مسلمانان آزادی اندیشه و فکر دارند، بلکه اقلیتهای دیگر نیز از این نعمت بهره مند می‌باشند، چنانکه بیان داشته اند: «دولت

(122)

اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی به طور کامل هست و هرکس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد، و دولت اسلامی تمام منطقتها را با منطق جواب خواهد داد» (26).

«اصولا دولت اسلام قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است مگر آنچه که به آسایش ملت لطمه وارد آورد و باعفت عمومی ملت منافات داشته باشد، (لذا) اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است بلکه خود پایه گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است» (27).

نتیجه بحث:

همانگونه که در این مختصر یاد شد و از مجموعه نوشتارها، گفتارها و سیره و عمل حضرت امام خمینی قدس سره الشریف بر می‌آید، معظم له ضمن تنقیح و تدوین بحث «ولایت فقیه» در استمرار اصل امامت، مفهوم امامت را از یک امر ذهنی صرفاً معنوی و روحانی مربوط به گذشته متحول نموده و به صورت یک نظام همیشه و جاودانه مطرح ساختند، که براساس آن در غیبت امام معصوم، بتواند نزدیک ترین فرد از نظر مجموعه شرایط و معدل صفات و مشخصات، زمام امور جامعه را بدست گیرد و احکام و حدود الهی را اجرا نماید و از کیان اسلام و مسلمانان دفاع کند و مانع از تجاوز به مرزهای مملکت اسلامی و تضییع حقوق افراد آن شود.

دیگر آنکه، این عقیده که بگونه یک ایده آل و آرمان مستبعد گهگاه در ذهن شماری از فقها خود نمایی کرده بود را تجسم خارجی و عینی بخشید و تمامی جوانب آن را در نظر و عمل روشن ساخت و روابط زمامدار و مردم، و تمامی نهادها و تاسیسات دینی و اجتماعی را مشخص کرد، بطوری که هم اکنون هیچ

نسبت به نظام اسلامی باقی نمانده.

امید آن است که پیروان آن فقیه سعید بکوشند تا با عمل درست صادقانه خویش به آرمانها و آرزوهای بلند او جامع عمل بپوشانند.

در میان متفکران مسلمان، علامه طباطبایی از نادرکسانی است که در فلسفه سیاسی و یا نظام اجتماعی اسلام صاحب دیدگاه مستقلی است که آن را از نصوص آیات و روایات استخراج کرده و سپس با براهین عقلی، مورد ادعای خویش، را به اثبات رسانده است.

او عدالت اجتماعی را از مقتضیات اولیه طبیعت انسان می داند و رعایت عدل و داد و تساوی حقوق افراد را امری لازم و ضروری می شمارد، و از اینکه پیوسته جریان اعمال زور و قدرت، تحمیل زبردستان بر زیر دستان، له شدن ناتوانان در چنگال توانایان و بندگی و ذلت طبقه ضعیف برای رسیدن طبقه نیرومند به مطامع و مقاصد خودشان در اجتماع انسانی ادامه دارد، رنج می برد(28).

بدین جهت به لزوم نهضت و انقلاب برای زوال نابسامانیهای فوق و تحقق عدالت اجتماعی، اصرار می ورزد، لذا می نویسد: این روش صالحی است که برای اولیای دین ثابت بوده و ایشان در خدمات خود جز خدا را در نظر نداشتند.

مادر بحثهای آینده با استفاده از سیره پیامبر و فرزندان پاک او با دلایل متقنی روشن می نمایم که چگونه آن بزرگواران تا فرصتی بدست می آوردند علیه ستمگران یورش می کردند و بساط فساد آنها را درهم می ریختند و در مقابل طغیان و سرکشی و استکبارشان به معارضه بر می خاستند.

طرح حکومت اسلامی

ایشان برای رفع ناهنجاریها و نابسامانیهای اجتماع واستیفای حقوق ستمدیدگان

از ستمگران، و حفظ کیان و کرامت انسانی، جامعه بشری را ناگزیر از تشکیل یک نظام اجتماعی و حاکمیتی می بیند که در سایه آن امور فوق تحقق یابد.

معظم له بر این عقیده است که تحقق این امور، منحصر در گرو اجرای احکام اسلامی، به دست مجریان عادل و با تقوا است(29).

بنابر این تبیین مبانی حکومت اسلامی را امری ضروری می شمارد و می نویسد: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، جمهور از مسلمین چنین معتقد شدند که انتخاب خلیفه ای که عهده دار مسئولیت حکومت بر جامعه اسلامی است به عهده خود مسلمین است. و اما عقیده شیعه این است که خلیفه باید از جانب خدا و رسولش معین شود و آنها (طبق نصوص معتبر) دوازده نفرند، که تفصیل آن در کتابهای مربوط بطور مبسوطی آمده است.

ولی در این زمان که پیغمبر وفات نموده و امام نیز از دیده ها پنهان است، امر حکومت بدست خود مسلمین است، و این وظیفه آنهاست که بادر نظر گرفتن روش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روش امامت بوده است، حاکمی را انتخاب کنند، و این روش غیر از روش پادشاهی و امپراطوری است.

و در این موقعیت نباید هیچ حکمی از احکام الهی تغییر کند و این وظیفه همه است که در راه حفظ احکام خدا کوشا باشند، و اما درباره حوادث روزمره و پیش آمدهای جزئی همانطور که گفتیم، لازم است که حاکم با مشورت مسلمین درباره آنها تصمیم بگیرد، و دلیل مطلب علاوه بر آیاتی که ما پیش از این در باب ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده ایم، این آیه است «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»(30).

معظم له نیز از سویی در مقاله مستقلی بر ضرورت حکومت، و از سویی دیگر بر فساد حکومتهای مختلف غیر الهی از دیرباز تاکنون، پرداخته و تنها راه علاج را در

تحقق حکومت الهی و اسلامی دانسته و با ادله عقلی و نقلی بر اثبات ولایت و حکومت اسلامی با فشاری نموده

ایشان بایاد آوری این مهم که با این همه احکام که اجرالای آن متوقف بر حضور «ولی» و وجود حاکمیت مقتدر است (مانند حدود، تعزیرات و انفال و غیره) چگونه می شود که شارع مقدس امر به تشکیل حکومت نکرده باشد؟ و در صورتی این حکومت و ولایت برای پیامبر و امامان معصوم ثابت باشد، برای دوران پس از آنها نیز ثابت است، زیرا که باریافتن شخص، مقام از بین نمی رود. به هر حال، نیز بشر به زندگی اجتماعی و زندگی اجتماعی، به حکومت و مدیریت، امری است فطری، و هرکس که فطرت را الغاء کند، اصل اسلام را الغاء کرده است.

سپس به طرح این سؤال پرداخته است آیا ولایت از آن همه مسلمین است، یا عدول مسلمین یا متعلق است به فقیه ویا...

آنگاه خود چنین نظر می دهد: «آنچه از نقطه نظر بحث این مقاله می توان استنتاج نمود، این است که حکم فطرت به لزوم وجود مقام ولایت در هر جامعه ای بر اساس حفظ مصالح عالیه جامعه مبتنی است. اسلام نیز پا به پای فطرت پیش می رود، نتیجه این دو مقدمه این است: فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است برای این مقام متعین است، و در اینکه اولیای حکومت باید زبده ترین و برجسته ترین افراد جامعه باشند کسی تردید بخود راه نمی دهد.

آنگاه می افزاید: اکنون باید دید آیا جامعه اسلامی در صورتی که وسعت پیدا کرده و دارای منطقه های مختلف و ملیتها و قومیتها متنوع باشد (چنانکه در این اعصار هیمن طور است) باید تحت یک ولایت و حکومت اداره شود؟ یا به حسب اختلاف مناطق و ملیتها، حکومتهاى مختلفى تاسیس شود یا حکومتهاى مؤتلف و متحدی که تحت نظر یک حکومت مرکزی یا سازمانی نظیر سازمان ملل متحد اداره

—(126)—

شوند باید تشکیل داد؟

اینها طرحهایی است که در شریعت اسلام دستوری به تعیین یکی از آنها وارد نشده است و حقا هم نباید وارد شود، زیرا شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدیل جامعه ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است.

بنا بر این آنچه در این خصوص می توان گفت این است که طرز حکومت‌های اسلامی را در هر عصر، با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نموده:

1 - مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاق بکوشند.

2 - حفظ مصلحت اسلام و مسلمین برای همه واجب است.

3 - مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس. نه مرزهای طبیعی یا قراردادی.

مساله مهمی که اینجا است و هرگز مقام ولایت و کرسی حکومت اسلامی به هر شکلی که به اداره امور مسلمین پردازد نمی تواند از آن تخطی نموده و قدمی فراتر گذارد، این است که در جامعه اسلامی سیرت و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باید اجرا شود و روش ولایت چند ساله آن حضرت معمول گردد. زیرا نظر به اینکه اصل مساله ولایت در جامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و به همین جهت جزء شریعت است، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن نیازمند به حکم خدا می باشد و خدای متعال سیرت آن حضرت را به منطوق آیات کثیر قرآنی پسندیده و امضا نموده است و نسبت به مسلمین به بیشتر از تبعیت روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اذن نداده است(31).

در جای دیگر ایشان به مقایسه حکومت اسلامی با سایر حکومتها می پردازد و حتی دمکراسی کنونی را یج در دنیا را مورد انتقاد قرار می دهد و می نویسد:

چون روش دمکراسی (حاضر)، اساس کار خود را در بهره گیریهای مادی قرار داده ناچار روح استخدام و استثمار در آن دمیده شده و این روح استخدام و استثمار نمود و تراوشی از همان روحیه بزرگی طلبی و تکبر و گردن کشی انسان است. انسان به

-(127)-

حکم این روحیه می کوشد تا هر چیز حتی انسانهای دیگر را تحت سیطره و نفوذ خود در آورد، این روحیه هر راهی که بسوی هواهای نفسانی و آرزوها منتهی شود تجویز می کند. و این عیناً همان استبداد سلطنتی اعصار و قرون گذشته است که امروز در لباس اجتماع مدنی ظاهر شده، مگر نه این است که مادر دنیای امروز هم ناظر ظلمها و تعدیات و زورگوییهای ملل نیرومند نسبت به ملت‌های ضعیف می باشیم و تا آنجا

که تاریخ نشان می دهد همیشه دنیا به همین منوال بوده است.

در دنیای گذشته یک نفر به نام فرعون یا قیصر یا کسری، همه چیز مردم ضعیف را تحت اختیار خود می گرفت، و هر چه را که اراده می کرد بر آنها تحمیل می نمود و احياناً در مقام توجیه این عمل خلاف انسانی نیز بر آمده و چنین می گفت که این روش لازمه شان سلطنت و تامین کننده مصالح مملکت و موثر در تحکیم اساس دولت است و اصولاً چنین عقیده داشت که حق سیادت و نبوغ او همین است که دیگران را تحت سیطره و نفوذ خود در آورد، و با زبان شمشیر نیز این حق را برای خود تثبیت می کرد.

واگر رد روابط ملل کنونی نیز مطالعه کنید خواهید دید که چگونه تاریخ در شکل‌های مختلفی تکرار می شود، چیزی که هست آنکه، شکل فردی سابق، به شکل اجتماعی کنونی مبدل شده است بدون آنکه روح و واقعیت آن تغییری کرده باشد. و باید دانست که روش اسلام صد در صد با این هوسبازیها مخالف است و دلیل مطلب، سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و برنامه آن حضرت در پیروزیها و معاهده ها است.

و از تفاوت‌های دیگر حکومت اسلام با سایر حکومتها این است که تا آنجا که تاریخ نشان می دهد، هیچ اجتماعی، خالی از اختلافات طبقاتی نبوده است و همین اختلافات طبقاتی بوده که موجب بروز برخی برتری جوییها و خود فروشیها و بالاخره فساد می شده است، و این اختلافات ناشی از ثروت و جاه و مقام می باشد.

—(128)—

که لازمه آن حکومتها و جامعه ها بوده است.

ولی اجتماع اسلامی، اجتماعی است که هیچ نوع برتری و مزیتی در بین افراد آن دیده نمی شود و هیچ فردی مقدم بر فرد دیگر نبوده و تنها ملاک امتیاز و برتری همان است که فطرت پاک و قریحه آزاد انسانی نیز به آن گویا است و این همان تقوا است که مربوط به خدا بوده و مردم را در آن دخالتی نیست، چنانکه خداوند؛ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ انبأ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (32).

بنابراین در یک اجتماع اسلامی، فرمانده و فرمانبر، امیر و مامور، رئیس و مرئوس، آزاد و بنده، زن و

مرد، غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، همه و همه در صف واحدی بوده و در برابر قانون یکسانند و فاصله طبقاتی بین آنها نیست، و دلیل مطلب همان سیره و روش زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که درود فراوان بر او باد.

دیگر از تفاوتها این است که قوای اجرائیه در اجتماع اسلامی، یک دسته متمایز و مشخص نیست، بلکه اجرای قوانین یک وظیفه عمومی دارند که امر به خوبیها نموده و از بدیها نهی کنند.

و اگر خدمتی به کسی محول شد نباید این را دلیل امتیاز خود ببیند. و تفاوتهای دیگری هست که بر آگاهان پوشیده نیست (33).

اهمیت این ابحاث و نویسنده بزرگوار آن، حضرت علامه طباطبایی هنگامی روشن می شود که به تاریخ نگارش آنان توجه شود یعنی روزگاری که متفکران مسلمان کمتر به این مسائل توجه می کرده اند.

آفات ناسیونالیسم

حضرت علامه تشکیل اجتماع بر اساس ملیّت (ناسیونالیسم) را از نظر اسلام ملغا

—(129)—

شده می داند و با اذعان به این مطلب که ملیت یا مولود زندگی بدوی است که به پیدایش قبایل منتهی شده و یا مولود اختلاف منطقه زندگی است، که موجب انشعاب و دسته دسته شدن انسانها شده و اختلاف زبان و رنگ را پدید آورده است و هر کدام به محیط خویش دلبستگی یافته و نام آن را وطن گذارده اند و به حکم نیاز مندیهای طبیعی که فطرت انسانی حکم به رفع آن می کند از آن دفاع می نمایند.

ولی این احساس یک آفت هم برای جامعه انسانی ایجاد می کند که گاه باعث پراکندگی و مانع از پیوستگی و انسجام آنها می شود. و احیاناً این دلبستگی با تعصب و حرص و آز انسان در می آمیزد، وهما نظور به جوامع دیگر نگاه می کند که به سایر اشیاء می نگرد و همانطور که دوست دارد اشیاء جهان را مورد استثمار و استعمار قرار دهد جوامع انسانی را نیز استعمار و استثمار می کند برای گریز این مفاسد، اسلام بنای ملیّت را بر عقیده و ایمان قرار داده است، نه بر چیزهای دیگری از قبیل نژاد و وطن و نظایر آنها.... (34).

امروزه شاید بسیاری از مطالب یاد شده روشن و بدیهی تلقی شود، اما با توجه به تاریخ چاپ و انتشار آنها که به حدود سی و پنج سال پیش می‌رسد یعنی زمانی که طرح حکومت اسلامی بگونه ای منسجم و قاطع کمتر مطرح بود، اهمیت آن روشن می‌گردد. زیرا تا پیش از نهضت اسلامی اخیر و تبیین مساله «ولایت فقیه» توسط بنیانگذار انقلاب و جمهوری اسلامی «حضرت امام خمینی قدس سره الشریف»، بیشترین همت عالمان متعهد دینی مصروف انتقاد از مفاسد اجتماعی، تحدید استبداد داخلی و مبارزه با استعمار خارجی می‌شد. حتی چند رساله ای که در باره اصلاح نظام اجتماعی و ضرورت تحقق حاکمیت اسلامی منتشر شد از اتقان و احکام و

(130)

پختگی لازم بر خوردار نبود.

جنبه دیگری که این ابیات را بر اهمیت می‌سازد، صراحت، قاطعیت و جامعیت آنهاست، بگونه ای که هیچ جای ابهامی برای خواننده باقی نمی‌گذارد، چنانکه هم اکنون پس از گذشت ده سال حاکمیت نظام اسلامی و اندوختن تجربیات علمی و عملی فراوان، اندیشمندان مسلمان و طراحان این نظام، به همان نکاتی دست یافته اند که حضرت علامه طباطبایی سالیانی پیش بدانها اشارت کرده که چکیده آن چنین است:

1 - انسان موجودی اجتماعی است و برای زندگی اجتماعی که از مقتضیات اولیه طبیعت اوست، به نظم، امنیت، تعاون، عدل و دادنیاز دارد تا بتواند با هموعان خویش دارای روابط سالم باشد و با تعاون و معاضدت به زندگی جمعی خود ادامه دهد. که البته تامین این امور جز با ایجاد یک قدرت مدیر و مدبر که ما نام آن را حکومت گذاشته ایم ممکن نیست.

2 - نظامهای سیاسی فاسد، مولد نابسامانیها و فساد در جامعه بشری هستند، وانسانهای صالح برای اصلاح خود و اجتماع خویش ناگزیر از ازاله این نظامها از صحنه اجتماع بشری می‌باشند. و این از مهمترین رسالتهای پیامبران و پیشوایان الهی بوده است که سیره و تاریخ زندگی آن بزرگواران نشانگر این واقعیت است.

3 - تحقق عدالت اجتماعی، روابط و مناسبات سالم انسانی و حفظ کیان و کرامت آدمی، جز در پرتو احکام

الهی ممکن نیست.

4 - اجرای احکام اسلامی بویژه احکامی چون حدود و تعزیرات و انفال و ایجاد امنیت عمومی و اقامه عدالت اجتماعی، تنها در سایه حاکمیت الهی و اسلامی ممکن است.

5 - حاکمیت بالاصاله از آن خداست و متصدی امر حکومت او میان انسانها،

-(131)-

پس از انبیاء در مرحله نخست اولیای معصوم هستند، که طبق نصوص معتبر دوازده نفرند.

6 - در زمان غیبت امام معصوم، امر حکومت بدست مسلمین است و این وظیفه آنهاست که بادر نظر گرفتن روش و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روش امامت بوده است حاکمی را انتخاب کنند.

7 - گرچه در باره مقام ولایت و متصدی امر حکومت اختلاف نظرهایی وجود داشته است که آیا باید فقیه اعلم یا فقیه عادل و یا از عدول مؤمنین باشد، اما آنچه مسلم است و هیچ شبهه ای در آن نیست، این است که این مقام باید به فردی سپرده شود که در تقوای دینی، حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع سیاسی، اجتماعی جهان از دیگران ممتاز باشد. و نیز در امور اداره مملکت، با افراد خبره و آگاه مشورت کند.

8 - اگر در نقاط مختلفی از سرزمینهای مسلمانان، حکومتهای متعدد اسلامی تشکیل شود، الزامی وجود ندارد که این حکومتها زیر نظر یک حکومت مرکزی و مقام واحد اداره شوند، یا خود دارای مدیریت و حاکمیت مستقل باشند، بلکه این امور تابع شرایط و مصالح اسلام و مسلمانان است.

9 - شکل اداره جامعه اسلامی، تابع سه ماده ثابت شرعی است: احکام الهی، مصلحت مسلمین، و وحدت امت اسلامی.

10 - دو نوع احکام ثابت و متغیر در اسلام، منشاء قانونگذاری برای اداره جامعه اسلامی است.

11- گرچه علاقه به وطن و ملیت، امری طبیعی است، اما این دلبستگی هرگز نباید موجب تحقیر، استعمار و

استثمار ساير ملتها گردد. بلکه نسبت به اصلاح و نجات آنها بايد احساس مسئوليت نمود، زيرا مرز ملت اسلام با ساير ملتها، عقیده و ايمان است.

—(132)—

البته متفکران و مصلحان بزرگی همچون شهید مطهری، شهید بهشتی، آیه الله خامنه ای و... مطالب ژرف و گسترده ای در باب ولایت و حکومت منتشر ساخته اند که از حوصله این مجال بیرون است.

یادداشتها:

1 - محمد ابو زهره، المذاهب الاسلامیة، ص 155.

2 - ابن جوزی، مناقب الامام احمد حنبل، بیروت، دار الافاق الجديدة، ص 176.

3 - سید قطب، العدالة الاجتماعية، این کتاب توسط آقایان خسروشاهی و گرامی به فارسی گردانیده شده است. ر.ک: ص 199 و 198.

4 - عبد العزيز البدری، الاسلام بين العلماء والحكام، منشورات المكتبة العلمية، المدينة المنورة، ص 47.

5 - ابو العلی مودودی، خلافت و ملوکیت در اسلام، انتشارات بیان، پاره، 1364، ص 307.

6 - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج 21، ص 397.

7 - مولی احمد نراقی، عواید الايام، ص 185 - 188.

8 - محمد جواد مغنیه، ارزشهای اخلاقی در فقه امام صادق، انتشارات محمدی، ص 51 - 42.

9 - ر.ک علی عبد الرزاق، الاسلام و اصول الحكم، منشورات دار مکتبه الحياه، بیروت 1966.

10 - میرزا محمد حسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، چاپ هشتم، شرکت انتشار، تهران ص 46.

11 - پیشین، ص 15.

12 - شیخ شهید نوری، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، به کوشش محمد ترکمان، خدمات فرهنگی رسا، تهران 1362، ج 1 ص 104.

13 - امام روح الله موسوی خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، 1364، ص 24 و 23.

14 - پیشین، ص 30.

15 - پیشین، ص 69.

16 - امام روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص 27 و 28.

17 - پیشین، ص 26.

18 - شیخ صدوق، علل الشرایع، ج 1 ص 183، حدیث 9.

19 - ولایت فقیه، ص 43.

20 - پیشین، ص 55 - 59.

21 - همان، ص 95.

22 - کتاب البیع، ج 2 ص 496.

23 - همان، ج 2، ص 462 461.

- 24 - امام خمینی، صحیفه نور، ج 4 صص 241.
- 25 - همان، ج 4، ص 190.
- 26 - همان، ج 3، ص 268.
- 27 - همان، ج 3، ص 88.
- 28 - همان، ج 4، ص 192.
- 29 - المیزان، دار الکتب الاسلامیة، تهران، بی تا، جلد 2، ص 122 - ذیل آیه 213 سوره بقره، و همچنین ج 2، ص 220.
- 30 - المیزان، ذیل آیه 26، سوره آل عمران.
- 31 - المیزان، ج 4، ص 32، ذیل آیه 200، سوره آل عمران.
- 32 - مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، 89 - 86، شرکت انتشار، تهران 1341.
- 33 - سوره حجرات، آیه 13.
- 34 - المیزان، ج 4، ص 133، ذیل آیه 200 سوره آل عمران.
- 35 - ماخذ سابق، ص 134.